



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۴۸۹

ساقی ز پی عشق روان است روانم
لیکن ز ملولی تو کند است زبانم

می پرم چون تیر سوی عشرت و نوشت
ای دوست، بمشکن به جفاهات کمانم

چون خیمه به یک پای به پیش تو بپایم
در خرگهت ای دوست، درآر و بنشانم

هین آن لب ساغر بنه اندر لب خشکم
وانگه بشنو سحر محقق ز دهانم

بشنو خبر بابل و افسانه وایل ﴿۱﴾
زیرا ز ره فکرت سیّاح ﴿۲﴾ جهانم

معذور همی‌دار اگر شور ز حد شد
چون می ندهد عشق یکی لحظه امانم

آن دم که ملولی، ز ملولیت ملولم
چون دست بشویی ز من، انگشت گزانم

آن شب که دهی نور چو مه، تا به سحرگاه
من در پی ماه تو، چو سیاره دوانم

وان روز که سر برزنی از شرق، چو خورشید
ماننده خورشید، سراسر همه جانم

وان روز که چون جان شوی از چشم نهانی
من همچو دل مرغ ز اندیشه طپانم ﴿۳﴾

در روزن من نور تو روزی که بتابد
در خانه چو زره به طرب رقص کنانم

ای ناطقه خاموش و چو اندیشه نهان رو
تا بازنیابد سبب اندیش نشانم

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۸۶۰

شاد آن صوفی که رزقش کم شود
آن شبّه‌ش^(۴) در گردد و او یم^(۵) شود

زان چرایِ خاص هر که آگاه شد
او سزایِ قرب و اجری‌گاه^(۶) شد

زان چرایِ روح چون نقصان شود
جانش از نقصان آن لرزان شود

پس بدانند که خطایی رفته است
که سَمَن‌زار^(۷) رضا آشفته است

همچنان کآن شخص از نقصانِ کشت
رُقعهِ^(۸) سوی صاحبِ خرمنِ نبشت

رُقعهِ‌اش بردند پیش میر داد
خواند او رُقعهِ جوابی و نداد

گفت: او را نیست الا درد لوت^(۹)
پس جوابِ احمقِ اولی تر سکوت

نیستش درد فراق و وصل هیچ
بند فرعست او نجوید اصل هیچ

احمقست و مردهٔ ما و منی
کز غم فرعش فراغ اصل نی

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۵۰

گفت حقشان: گر شما روشن گرید
در سیه‌کاران^(۱) مُغفل^(۲) منگرید

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۵۳

عصمتی که مر شما را در تن است
آن ز عکس عصمت و حفظ من است

آن ز من بینید، نه از خود، هین و هین
تا نَجْرَبِدْ^(۱۶) بر شما دیو لَعین

جَزَع^(۱۷) ناکردن شیخی بر مرگ فرزندان خود

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۷۷۲

بود شیخی، رهنمایی، پیش از این
آسمانی شمع، بر روی زمین

چون پیمبر در میان امتان
در گشای روضه^(۱۶) دارُالْحِنان^(۱۵)

گفت پیغمبر که شیخ رفته پیش^(۱۶)
چون نبی باشد میان قوم خویش^{۱۴}

یک صباحی گفتش اهل بیت او
سختدل چونی؟ بگو ای نیکخو

ما ز مرگ و هجر فرزندان تو
نوحه می‌داریم با پشت دوتو^(۱۷)

تو نمی‌گیری، نمی‌زاری چرا؟
یا که رحمت نیست اندر دل تو را؟

چون تو را رحمی نباشد در درون
پس چه امیدستمان از تو کنون؟

ما به امید تویم ای پیشوا
که بنگذاری تو ما را در فنا

چون بیارایند روز حشر، تخت
خود شفیع ما تویی آن روز سخت^{۲۳}

در چنان روز و شب بی‌زینهار^(۱۸)
ما به اکرام تویم امیدوار

دست ما و، دامن توست آن زمان
که نماند هیچ مجرم را امان

گفت پیغمبر که روز رستخیز
کی گذارم مجرمان را اشکریز؟^{۳۲}

من شفیع عاصیان^(۳۱) باشم به جان
تا رهامشان ز اشکنجه گران

عاصیان و اهل کبایر^(۳۰) را به جهد
وارهانم از عتاب^(۲۹) نقض عهد

صالحان امتم خود فارغاند
از شفاعتهای من روز گزند^(۲۸)

بلکه ایشان را شفاعتها بود
گفتشان چون حکم نافذ می‌رود

هیچ وازر^(۲۷) ووزر^(۲۶) غیری بر نداشت
من نیم وازر خدایم بر فراشت^{۳۳}

آنک بی وزرست، شیخ است ای جوان
در قبول حق چو اندر کف کمان

شیخ که بود؟ پیر یعنی مو سپید
معنی این مو بدان ای بی امید

هست آن موی سیه هستی او
تا ز هستی‌اش نماند تای مو

چونک هستی‌اش نماند، پیر اوست
گر سیه‌مو باشد او، یا خود دو موست^(۲۵)

هست آن موی سیه، وصف بشر
نیست آن مو، موی ریش و، موی سر

عیسی اندر مهد بر دارد نفیر
که جوان ناگشته ما شیخیم و پیر^{۳۴}

گر رهید از بعض اوصاف بشر
 شیخ نبود کَهْلُ (۷۶) باشد ای پسر

چون یکی موی سیه کان وصف ماست
 نیست بر وی، شیخ و مقبول خداست

چون بود مویش سپید، ار با خودست
 او نه پیرست و، نه خاص ایزدست

ور سر مویی ز وصفش باقی است
 او نه از عرش است، او آفاقی است

حدیث نبوی

شیخ (انسان کامل) در میان مردم خود، همچون پیامبر است.

قرآن کریم، سوره مدثر (۷۴)، آیه ۹

فَذٰلِكَ يَوْمًا يَّوْمٍ عَسِيْرٌ

ترجمه فارسی

آن روز ، روزی است دشوار

ترجمه انگلیسی

That will be- that Day- a Day of Distress

حدیث

شَفَاعَتِيْ لِأَهْلِ الْكِبَائِرِ مِنْ أُمَّتِيْ

شفاعت من ویژه انجام دهندگان گناهان کبیره از امتم است.

قرآن کریم، سوره انعام (۶)، آیه ۱۶۴

قُلْ أَعْيَرَ اللَّهُ ابْغِي رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ
 مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ

ترجمه فارسی

... و هیچ کس (از طاعت و معصیت) نیندوخت مگر آنکه نتیجه آن عمل بدو بازگردد. و هیچ گنه کاری بار گناه دیگری را بر دوش نکشد. سپس بازگشت شما به سوی پروردگارتان است و شما را بدان چه در آن اختلاف داشته اید خبر دهد.

ترجمه انگلیسی

Say: "Shall I seek for (my) Cherisher other than Allah, when He is the Cherisher of all things (that exist)? Every soul draws the meed of its acts on none but itself: no bearer of burdens can bear the burden of another. Your goal in the end is towards Allah: He will tell you the truth of the things wherein ye disputed."

قرآن کریم، سوره مریم (۱۹)، آیه ۳۰

قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا

ترجمه فارسی

گفت: منم بنده خدا که به من کتاب داده است و مرا پیامبر گردانیده است.

ترجمه انگلیسی

He said: "I am indeed a servant of Allah: He hath given me revelation and made me a prophet

عذر گفتن شیخ بهر ناکریستن بر مرگ فرزندان خود

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۷۹۹

شیخ گفت او را مپندار ای رفیق
که ندارم رحم و مهر و دل شفیق^(۳۷)

بر همه کفار ما را رحمت است
گرچه جان جمله کافر نعمت است

بر سگانم رحمت و بخشایش است
که چرا از سنگ هاشان مالش است؟

آن سگی که می‌گزد، گویم دعا
که ازین خو وارهانش ای خدا

این سگان را هم در آن اندیشه دار
که نباشند از خلائق سنگسار

زان بیاورد اولیا را بر زمین
تا کندشان رحمةً للعالمین^(۳۰)

خلق را خواند سوی درگاه خاص
حق را خواند که وافر کن خلاص

جهد بنماید ازین سو بهر پند
چون نشد گوید: خدایا در مبند

رحمت جزوی بود مر عام^(۳۱) را
رحمت کلی بود همام^(۳۲) را

رحمت جزوش، قرین گشته به کل
رحمت دریا بود، هادی سبیل

رحمت جزوی، به کل پیوسته شو
رحمت کل را تو هادی بین و رو

تا که جزوست او نداند، راه بحر
هر غدیری را کند ز اَشباهِ بحر

چون نداند راه یم، کی ره برد؟
سوی دریا خلق را چون آورد؟

متصل گردد به بحر، آنگاه او
ره برد تا بحر همچون سیل و جو

ور کند دعوت، به تقلیدی بود
نه از عیان و وحی^(۳۳) تأییدی بود

گفت: پس چون رحم داری بر همه
همچو چوپانی به گرد این رمه

چون نداری نوحه بر فرزند خویش؟
چونک فِصَادِ^(۳۴) اَجَلشان زد به نیش

چون گواه رحم، اشک دیده‌هاست
دیده تو بی نم و گریه چراست؟

رو به زن کرد و بگفتش: ای عجز
خود نباشد فصل دی^(۳۷) همچون تموز^(۳۸)

جمله گر مُردند ایشان گر حایند
غایب و پنهان ز چشم دل کی‌اند؟

من چو بینم شان معین پیش خویش
از چه رو، رو را کنم همچون تو ریش؟

گرچه بیرون‌اند از دور زمان
با من‌اند و گرد من بازی‌کنان

گریه از هجران بود یا از فراق
با عزیزانم وصالست و عناق^(۳۹)

خلق اندر خواب می‌بینندشان
من به بیداری همی‌بینم عیان

زین جهان خود را دمی پنهان کنم
برگ حس را از درخت افشان کنم

حس اسیر عقل باشد ای فلان
عقل اسیر روح باشد هم بدان

دست بسته عقل را جان باز کرد
کارهای بسته را هم ساز کرد

حس‌ها و اندیشه بر آب صفا
همچو خس بگرفته روی آب را

دست عقل آن خس به یکسو می‌برد
آب پیدا می‌شود پیش خرد

خس بس اَنبُه^(۴۰) بود بر جو چون حباب
خس چو یکسو رفت، پیدا گشت آب

چونک دست عقل نگشاید خدا
خس فزاید از هوا بر آب ما

آب را هر دم کند پوشیده او
آن هوا خندان و، گریان عقل تو

چونکه تقوی بست دو دست هوا
حق گشاید هر دو دست عقل را

پس حواس چیره محکوم تو شد
چون خرد سالار و مخدوم تو شد

حس را بی‌خواب، خواب اندر کند
تا که غیبی ها ز جان سر بر زند

هم به بیداری ببیند خواب ها
هم ز گردون بر گشاید باب ها

***۶ قرآن کریم، سوره انبیاء (۲۱)، آیه ۱۰۷**

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ

ترجمه فارسی

نفرستادیم تو را مگر رحمتی برای جهانیان

ترجمه انگلیسی

We sent thee not, but as a Mercy for all creatures.

(۱) وایل: اسم قبیله و نام رئیس قبیله، در اینجا منظور قبیله یا نوع انسان است.

جَدُّ دُو قَبِيلَه رَقِيبَ عَرَب، بَكَر و تَغَلِبِ دَر جَنگ، مَعْرُوفِ بَسُوس، قَرِيبَه اِی اَسْت دَر سَه فَرَسَخِی سَیِسْتَان(دهخدا)

(۲) سَبَاح: کَسِی کِه بَسِیَار سِیَاحَت و جِهَانگَرْدِی کُنَد، جِهَانگَرْد

(۳) طِهَان: طِهِنْدَه، دَر حَال طِهَیْدِن

(۴) شَبَه: نَوَعِی سَنگ سِیَاح و بَرَاق کِه دَر جَوَاهِر سَازِی بَكَار مِی رُود. بَه اَن شَبَقِ هَم مِی گُویَنَد.

(۵) یَم: دَرِیَا

(۶) اِجْرِی گَاح: دَر اِیْنجَا پِیْشگَاح اِلهِی

(۷) سَمَن زَار: بَاغِ یَاسَمِن و جَای اَنْبُوه اَز دَرخْت یَاسَمِن، اَنْجَا کِه سَمَن رُویَد.

(۸) رَقَعَه: نَامَه. جَمع: رَقَاع

(۹) لُوت: خُورَاک، طَعَام

(۱۰) سِیَه کَار: کُنْهَکَار، تِیَاهَکَار، سَنَمگَر

(۱۱) مَغْفَل: اَنکِه دِچَار غَفْلَت بَاشَد.

(۱۲) چَرِبِیْدِن: غَلْبَه کَرْدِن

(۱۳) جَزَع: اِظْهَار حَزَن و دَلتَنگِی، بَی تَاجِی، نَالَه و زَارِی

(۱۴) رُوضَه: بَاغ و سِزَه زَار، بَهِشْت. جَمع: رِیَاض

- (۱۵) دارالجنان: خانه بوستان ها، جایی که باغ و بوستان فراوان باشد.
- (۱۶) رفته پیش: راه رفته، راه طی نموده، شیخ رفته پیش راهنمایی است که خود مراحل سلوک را درنور دیده باشد، به عبارتی شیخ و مرشد کمال یافته.
- (۱۷) پشت دوتو: پشت خمیده
- (۱۸) زینهار: زنهار، امان، پناهگاه، عهد و پیمان
- (۱۹) عاصیان: گناهکاران، جمع عاصی
- (۲۰) اهل کبایر: کسانی که مرتکب گناهان کبیره می شوند. (کبایر: جمع کبیره به معنی گناه بزرگ)
- (۲۱) عتاب: ملامت کردن، سرزنش، خشم گرفتن
- (۲۲) روز گزند: روزی که بدکاران بواسطه اعمال ناشایست خود زیانکار می شوند. اشاره به یوم الدین و روز جزا
- (۲۳) وازر: گناهکار
- (۲۴) وزر: گناه و گناه کردن
- (۲۵) دو مو: موی مخلوط سیاه و سفید، موی جوگندمی
- (۲۶) کهل: مردی که سنش بین سی تا پنجاه سالگی باشد، کهولت
- (۲۷) شفیق: مهربان، دلسوز
- (۲۸) عام: منظور عامه مردم است
- (۲۹) همام: پادشاه بلند همت و جوانمرد
- (۳۰) وحی: آنچه از جانب خداوند بر پیغمبران الهام شود
- (۳۱) فصّاد: رگ زن
- (۳۲) دی: ماه دهم از سال شمسی، رب النوع جمادات و یخ و برف، در اینجا منظور زمستان است
- (۳۳) تموز: ماه اول تابستان، در اینجا منظور تابستان است
- (۳۴) عناق: دست در گردن یکدیگر کردن
- (۳۵) اَنَبَه: مخفف انبوه